

رمز و راز واژه‌ی قلب در قرآن کریم (حقیقت یا مجاز)

محمدنبی احمدی^۱، عباس حاج زین العابدینی^۲

چکیده

در متون دینی و به‌خصوص در قرآن کریم، توجه خاصی به جوارح انسانی شده که در نوع بیان، شرح وظایف و تقدیم و تأخیر آن‌ها نکته‌ها نهفته و رازها تعبیه شده است. در میان این اعضا، "قلب" و مترادف‌های آن، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. اگرچه تمام اعضای بدن انسان و در مرتبه‌ی بالاتر، قلب او، صفات و کارکرد-های اعجاب‌برانگیزی داشته و اخیراً متخصصانی چون "مایکل رزن" گفته‌اند که قلب، هزاران سلول عصبی دارد که وظیفه‌ی ذخیره‌ی اطلاعات را به عهده دارند، هیچ کدام از این گفته‌ها نمی‌تواند دلیلی بر کاربرد غیرمجازی قلب در قرآن کریم باشد. در این میان، محققانی با غفلت از ادله‌ی عدّه‌ی زیادی از مفسران قرآن کریم مبنی بر کاربرد مجازی واژه‌ی قلب، تنها براساس شواهدی از کشفیات علمی، به‌گونه‌ی جزمی بیان کرده‌اند که کاربرد قلب در قرآن مجید حقیقت است، نه مجاز. نویسندگان مقاله‌ی حاضر، ضمن رد نکردن این کشفیات، ثابت خواهند کرد که با فرض درستی آن یافته‌ها کاربرد قلب در قرآن، مجاز است نه حقیقت. این مقاله، اثبات کرده است که قلب انسان اگرچه از نظر فیزیولوژیکی وظایف مهمی را برعهده دارد، نمی‌تواند از قدرت درک و تفقه برخوردار باشد، زیرا ایمان انسان که یک امر ماندگار و قلبی است پس از مردن او و نابود شدن این تکه‌گوشه‌ی مادی، از بین نرفته و کماکان پابرجاست.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، قلب، حقیقت، مجاز.

mnabiahmadi@razi.ac.ir

۱. استادیار گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه.

۲. استادیار گروه الهیات دانشگاه رازی کرمانشاه.

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۲۶

مقدمه

اگرچه تحقیقات علم تجربی در جای خود ارزشمند است و در بسیاری از مسائل از جمله تشخیص و درمان خیلی از بیماری‌ها خدمات مهمی را به انسان می‌دهد، نباید از این نکته غافل شد که نمی‌توان موضوع‌های غیرمادی را با علم تجربی صرف بررسی کرد.

از طرف دیگر، برای تبیین آیات الهی قبل از رفتن به سراغ گفته‌های علمای فیزیولوژی و متخصصان علم پزشکی باید مقصود این آیات را با خود قرآن، احادیث، روایات و تفسیرهای مفسران روشن ساخت؛ زیرا «إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (معرفت، ۶۸) و البته در پایان، ایرادی ندارد که یافته‌های قطعی علوم تجربی را به عنوان شواهدی عینی در اثبات سخن قرآن و احادیث و مفسران ارائه کرد.

امروزه با توجه به آن که هدف قرآن، هدایت است و نه بیان مسائل علم تجربی، متأسفانه گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از محققان، اصرار دارند که یافته‌های علوم تجربی را با قرآن کریم تطبیق کنند که این روش در جای خود، مورد نقد محققان علوم دینی قرار گرفته است؛ اما برخی دیگر، از این نیز فراتر رفته‌اند و به جای آن که مسائل را بر قرآن کریم عرضه کنند، قرآن را بر مسائل علمی عرضه می‌نمایند که خطایی بزرگ‌تر است و در این راستا، دست به دامن مسائلی می‌شوند که سنخیتی با قرآن و اسلام ندارد؛ همانند کاری که رشید رضا درباره‌ی حروف مقطعه و تعداد آیات و روزها و ماه‌ها و... در ارتباط با م ضرب عدد ۱۹ انجام داده است (خرم‌شاهی، ج ۱/ ۲۴۹).

لذا بر ما واجب است در بیان مقصود آیات الهی از زاویه‌ی دید خود، بیشتر از هر چیز دیگری از خود قرآن و احادیث و متخصصان این کتاب یعنی مفسران آن یاری بجوئیم.

بیان مسئله

خدای سبحان در آیات بسیاری ما را به تدبّر، تعقل و تفکر در قرآن کریم فرامی‌خواند که لازمه‌ی این تدبّر، بهره‌گیری از علومی چون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، لغت، اصول، منطق، صرف، نحو و بلاغت عربی است. موضوع حقیقت یا مجاز از بحث‌های کلیدی علم بلاغت است که می‌تواند در فهم قرآن کریم بسیار راه‌گشا باشد. به دلیل تلاش برای ارائه‌ی یک پژوهش علمی و دقیق و پرهیز از پراکنده‌گویی و کلی‌گویی، این مقاله به بررسی این موضوع، حقیقت یا مجاز، درباره‌ی واژه‌ی قلب در قرآن کریم می‌پردازد.

پیشینه‌ی تحقیق

اگرچه قلب در متون دینی و علمی از اهمیت بالایی برخوردار است و در هر یک از آن‌ها بسیار بدان پرداخته شده؛ به طوری که آیات و احادیث بسیاری درباره‌ی آن بیان شده است و علمای فیزیولوژی درباره‌ی اهمیت این عضو بدن انسان و ساختار فیزیکی آن تحقیقات فراوانی انجام داده و کتب و مقالات بسیاری نوشته‌اند؛ کتبی مانند: "دانستنی‌های قلب" نوشته‌ی دکتر فاطمه مهمان‌نواز، "همه چیز درباره‌ی قلب" نوشته‌ی دکتر جیمز ریب ترجمه‌ی دکتر همایون همایون‌فر، و مقالاتی مانند "طهارت و شکوفایی قلب از منظر قرآن کریم" نوشته‌ی سیدمحمدرضا علاءالدین، به جز پژوهشی که دکتر یحیی معروف در ارتباط با حقیقت بودن قلب در قرآن و ادبیات عرب انجام داده است، نویسندگان این مقاله به تحقیق مستقلی درباره‌ی حقیقت یا مجاز بودن آن در قرآن دست نیافته‌اند. این مقاله بر خلاف مقاله دکتر معروف، در صدد اثبات غیر مجازی بودن واژه قبل در قرآن کریم است.

کاربرد آماری قلب در قرآن کریم

در قرآن کریم واژه‌ی "قلب" پانزده بار به شکل مفرد، یکبار به صورت مثنی "قلْبَینِ" و صد و پانزده بار به شکل جمع "قلوب" به کار رفته است؛ بنابراین می‌توان گفت که این واژه با مشتقات آن در قرآن کریم یکصد و بیست و یکبار به کار رفته است.

جسم و روح

بدون شک، جسم غیر از روح است و خدای سبحان نیز بعد از آن که مراحل خلقت انسان را از "سَلَالَةُ مِنْ طِینٍ"، "نُطْفَةٌ"، "عَلَقَةٌ"، "مُضْغَةٌ" و... مطرح می‌کند، می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون، ۱۴/۲۳) این‌جا مشخص می‌شود که روح، غیر از جسم و حالاتی است که برای خلقت آن رخ داده است. و به دنبال آن است که به خود به عنوان بهترین خالق، تبریک می‌گوید و یا آن‌جا که بدون کوچک‌ترین تغییری دوبار در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر، ۲۹/۱۵ و ص، ۷۲/۳۸) می‌بینیم که خدای سبحان روح را به وجود مقدس خود اضافه کرده است و این دلیل محکم‌تری است که جوهر روح غیر از جوهر جسم است و به قول علامه مجلسی آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ (شمس، ۸/۹۱) صراحت در آن دارد که نفس انسان هم‌زمان دارای ادراک و حرکت است. زیرا لفظ ﴿فَاللَّهُمَّ﴾ بیان‌کننده‌ی "ادراک" و ﴿فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ بیان‌کننده‌ی عمل آن و معلوم است که نه همه‌ی بدن و نه عضوی از آن به‌تنهایی، چنین توانایی‌ای ندارد؛ پس به‌ناچار، باید جوهری در وجود انسان وجود داشته باشد که این توانایی را داشته باشد که این جوهر، همان "نفس" است... و اگر روح نیز همانند جسم، سیر تحولی را از نطفه تا مضغه و غیره طی

می‌کرد، آن نیز به‌ناچار، جسم بود نه روح. (مجلسی، ج ۲۰/۵۸) و به همین دلیل است که هنگامی از پیامبر(ص) سؤال می‌شود جسم چیست؟ سیر تحول آن را از نطفه تا مضغه بیان می‌کند؛ اما خداوند در مورد سؤال و جواب درباره‌ی روح به او می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء، ۸۵/۱۷) و این موضوع دلالت بر آن دارد که روح، جوهری مجرد، مقدّس و خدایی است.

قلب در متون دینی

براساس متون مختلف دینی، تفقه، تعقل، تفکر، حبّ و بغض، خوف و رجا و حتی شنیدن و دیدن، کار اعضای ظاهری انسان نیست؛ بلکه این جوارح، تنها ابزاری در خدمت نفس و روح انسان برای انجام این اعمال هستند. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «هر چند طبق اعتقاد بسیاری از عوام، ممکن است تعقل و تفکر و حبّ و بغض و خوف و امثال این‌ها را به قلب نسبت داد، به این پندار که در خلقت آدمی، این عضو است که مسئول [مسئول] درک است، هم‌چنان که طبق همین پندار، شنیدن را به گوش، و دیدن را به چشم، و شنیدن را به زبان، نسبت می‌دهیم، ولیکن مدرک واقعی خود انسان است و این اعضا، آلت و ابزار درک هستند چون درک، خود یکی از مصادیق کسب و اکتساب است که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود.» (طباطبایی، ج ۳۳۶/۲)

بنابر آن‌چه گفته شد، اگر محققانی نتیجه‌ی تحقیق خود را با استناد به این حدیث پیامبر(ص) که می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ» (مجلسی، ج ۵۰/۶۷) "هوشیار باشید که تکه گوشتی در بدن وجود دارد که اگر اصلاح شود همه جسم اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود همه جسم فاسد می‌شود؛ آگاه باشید که آن فقط

قلب است". این گونه بیان می‌کنند که منظور از قلبی که در قرآن کریم به کار رفته اگرچه دارای درک و آگاهی و شعور است، همین تکه گوشت است نه نفس و روح انسان و "حقیقت" است نه "مجاز" باید توجه کنند که حدیث پیامبر عظیم‌الشأن اسلام درباره‌ی همین تکه گوشت صنوبری شکل درون سینه‌ی انسان و ناظر به سه موضوع است:

- ا. قلب، مهم‌ترین عضو مادی بدن انسان است؛
 - ب. قلب، اولین عضوی است که روح به آن تعلق می‌گیرد و آخرین عضوی است که روح از آن جدا می‌شود؛
 - ت. با حیات آن بقیه‌ی اعضا می‌توانند حیات داشته باشند و با ممات آن بقیه‌ی اعضا، حیات خود را از دست می‌دهند.
- اما هیچ‌کدام از سه موضوع بالا دلیل بر این نمی‌شود که قلب مادی، درک و شعور و آگاهی داشته باشد؛ پس قلبی که قرآن از آن نام می‌برد و از تفقه و درک برخوردار است، همان "نفس" و "روح" بوده و در قرآن "مجازاً" قلب نامیده می‌شود.

آیا این که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ... أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى﴾ (یونس/۴۲ و ۴۳) منظور خداوند این است که آن‌ها قوه‌ی شنوایی و بینایی متعارف ندارند؟! یا منظور او جهل و غفلت روحی آنان است؟ و یا هنگامی که می‌فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ (اعراف، ۱۷۹/۷) آیا منظور خدای سبحان آن است که قلب مادی آن‌ها درک و تفقه ندارد؟! آیا منظور این است که بیننده و شنونده‌ی واقعی چشم و گوش است؟ آیا منظور آن است که ابزار دیدن و یا شنیدن آن‌ها معیوب است که نمی‌بینند و نمی‌شنوند؟ شاید ابزار دیدن و شنیدن آن‌ها فی‌نفسه بسیار قوی‌تر از کسانی باشد که حقایق را می‌بینند، می‌شنوند و درک می‌کنند. به نظر می‌رسد،

منظور خدای سبحان، آن است که نفس و روح بیننده و شنونده، واقعی آن‌ها بر اثر گناه و غفلت نمی‌تواند حقیقت را درک کند؛ زیرا خود خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج، ۴۶/۲۲) بنابراین نابینای واقعی، کوردلان و بدطیبتانی هستند که روح آن‌ها عاجز از درک حقایق است و اگر این عجز به قلب آن‌ها نسبت داده می‌شود به این دلیل است که «قلب، مظهر عواطف است و هرگاه برقی از عواطف و ادراک‌هایی که مایه‌ی حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ظاهر می‌شود. ضربان قلب دگرگون می‌شود، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می‌رسد و نشاط و نیروی تازه‌ای به آن می‌بخشد؛ بنابراین اگر پدیده‌های روحی به قلب نسبت داده می‌شود، به‌خاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان، قلب اوست. یکی از معانی "قلب"، عقل است و یکی از معانی "صدر"، ذات و سرشت انسان.» (مکارم شیرازی، ج ۱۴/۱۳۱)

پیامبر اسلام (ص) در خطبه‌ای به هنگام خروج برای غزوه‌ی تبوک می‌فرماید: «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ» "بدترین نابینایی، نابینایی دل است." (مجلسی، ج ۲۱/۲۱۱) و در همین خطبه می‌فرماید: «وَأَعْمَى الْعَمَى الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْهُدَى» بنابراین مقصود ایشان از بدترین نوع کوری، همان پلیدی روح و نفس انسان است که باعث گمراهی انسان می‌شود و قلب در این میان، ابزاری بیش نیست. ابزاری با قابلیت‌های فراوان اما بدون درک و شعور و آگاهی و منبع این آگاهی و شعور، روح انسان است که بدترین نوع کوری، همان کوری نفس و روح است که پیامبر (ص) نیز بر سیاق قرآن کریم به روش مجاز از آن، این‌گونه یاد می‌کند: «أَعْمَى الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ» "نابینایی‌ترین نابینایی‌ها نابینایی دل است" (کلینی، ج ۸/۸۲ حدیث ۳۹) که به تعبیر ایشان اگر خداوند نیکی بنده‌ای را بخواهد، چشم قلب او را باز می‌کند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيُشَاهِدُ بِهَا مَا كَانَ

غَائِباً عَنْهُ»: "هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده‌ای نیکی کند، چشمان قلب او را می‌گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود، مشاهده کند". (احسایی، ج ۱۱۶/۴) اما اگر او از هوای نفسش پیروی کند، خداوند خویشتن او را که همان نفس او باشد، گمراه می‌کند: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ (جاثیه، ۲۳/۴۵): "آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مُهر نهاده و پرده بر چشمش افکنده است". پس بیننده و شنونده و درک‌کننده‌ی واقعی، این اعضای ظاهری نیستند؛ بلکه این‌ها ابزار بینش و درک هستند.

نقد دیدگاهی که قلب به‌کاررفته در قرآن را حقیقت می‌داند نه مجاز

اخیراً آقای دکتر یحیی معروف در مطلبی با عنوان "رابطه‌ی قلب و ادراک" با استناد به گفته‌های دو محقق به نام‌های Mike Atkinson و RollinMccarty که نتیجه‌ی تحقیقات آن‌ها در سایت (www.alamuae.org) موجود است، مطلبی را بیان کرده و در پایان نتیجه گرفته است که قلبی که در قرآن از آن نام برده شده و تفقه، درک، آگاهی و حافظه به آن نسبت داده شده است، همین جسم مادی است؛ پس استعمال واژه‌ی قلب در قرآن کریم "حقیقت" است نه "مجاز". خلاصه‌ی گفته‌های این دو محقق، چنین است:

أ. عملیات درک در انسان با عملکرد قلب ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر، هرگاه قلب کندتر عمل کند، درک نیز به‌کندی، صورت می‌گیرد. علاوه بر آن، هرگاه به انسانی نزدیک می‌شویم یا او را لمس می‌کنیم یا با او سخن می‌گوییم، تغییراتی در میزان ضربان قلب ایجاد می‌شود که بر فعالیت مغزی اثر می‌گذارد.

ب. دکتر پاول پیرسال، مؤلف کتاب *The Heart's Code*، با ادله‌ی مستند آورده است که قلب هدایتگر همه‌ی حرکات، سکانات و عواطف بشر است و مغز پس از قلب، عهده‌دار مراکز عصبی است. در واقع، مغز در مرتبه‌ی دوّم قرار دارد. بحث عمده‌ی پاول پیرسال در مورد رخ دادن تغییراتی است که پس از عمل پیوند در شخص گیرنده‌ی قلب ایجاد می‌شود. به جهت رعایت اختصار یکی از ۷۴ مورد و شاید مهم‌ترین آن‌ها در این مقاله آورده می‌شود:

قلب دختر ۱۰ ساله‌ای که به قتل رسیده بود، به دختر ۸ ساله‌ای پیوند شد. فرد گیرنده، اظهار داشت شب‌ها کابوس قاتل را می‌بینم. پس از مراجعه به روانپزشک، وی را به پلیس معرفی می‌کنند. پلیس با عملیات چهره‌نگاری قاتل را دستگیر می‌کند.

نقد مطالب مطرح‌شده از جانب این دو محقق

قسمت "الف" باید این‌گونه اصلاح شود که: "عملکرد قلب در انسان با درک او ارتباط دارد؛ یعنی محوریت با حالات روحی انسان اعم از درک، حبّ، بغض، خوف، رجا و شور و شوق است نه با قلبِ مادی. به بیان دیگر، محوریت با روح است نه با جسم. همان‌طور که قبلاً گفته شد "قلب مادی" مهم‌ترین ابزار روح است؛ طبیعی است که تحت تأثیر حالات روحی قرار گرفته و هرگاه روح، موضوعی را به سرعت، درک کند و یا دچار مسائل عاطفی شود، ضربان قلب نیز بیشتر می‌شود؛ پس نمی‌توان بالارفتن ضربان قلب را ناشی از "درک، عقل، و شعور غیرمادی" آن تکه گوشت دانست و نتیجه گرفت که "قلب" به کاررفته در قرآن که آگاهی و شعور دارد، "مجاز" نیست و منظور همین قلب مادی است.

در مورد قسمت "ب" باید خاطر نشان کرد این که "قلب هدایتگر همه‌ی حرکات" جسمی بشر است؛ سخن کاملاً درستی است. زیرا همان‌طور که ایشان

گفته است: "مغز پس از قلب، عهده‌دار مراکز عصبی است. در واقع، مغز در مرتبه‌ی دوّم قرار دارد؛" اما این که ایشان قلب را هدایتگر همه‌ی "عواطف" بشر دانسته است، صحیح نیست؛ زیرا منشأ عاطفه و ایجادکننده‌ی آن روح است نه قلب صنوبری شکل درون سینه.

درباره‌ی مثالی که ایشان از اثر پیوند قلب، مطرح کرده است، با فرض درستی آن باید خاطر نشان کرد که این موضوع نمی‌تواند دلیلی بر درک و آگاهی و تفقّه قلب مادی باشد. فرض بفرمایید که شما یک دوربین دیجیتالی عکّاسی بسیار پیشرفته دارید^۱ و با آن تعدادی عکس گرفته‌اید که در حافظه آن قرار دارد و بعد، آن دوربین را به کسی هدیه می‌دهید. آیا می‌توان گفت چون شخص دوّم، آن عکس‌ها را می‌بیند و از دیدن آن‌ها دچار حالات احساسی چون لذّت و یا تنفر می‌شود، پس آن دوربین از آگاهی و شعور و عاطفه‌ای مانند لذّت یا تنفر برخوردار است؟ البته که نه. این حالات، مربوط به روح شخص دوّم است که هنگام استفاده از ابزار جدید، دچار آن‌ها می‌شود.

قلب (روح) محلّ "آرامش و اطمینان" و "حقد و کینه"

أ. "آرامش و اطمینان": همان‌طور که در تفاسیر، روح، سبب حیات جسد، معرفی می‌شود. (زمخشری، ۲۳۴/۴؛ سبزواری، ج ۶/۳۳۴ و...). آرامش روحی در دنیا و آخرت ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (یونس، ۶۴/۱۰) نیز به واسطه‌ی اعمال نیک و زنده نگه‌داشتن فطرت الهی انسان فراهم می‌شود ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ و قلب انسان به خاطر آن که اولین و مهم‌ترین عضوی است که روح با آن در ارتباط است و آخرین عضوی است که روح

1. توانایی هیچ دوربین دیجیتالی به اندازه‌ی توانایی قلب انسان نیست.

از آن جدا می‌شود، "مجازاً" کانون عشق، عاطفه، مهر، محبت، آرامش و نقاط مقابل آن‌ها معرفی می‌شود و به همین خاطر است که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿وَتَطْمَنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد ۲۸)، ﴿وَلَتَطْمَنَنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ﴾ (أنفال ۱۰/۸)، ﴿وَلَتَطْمَنَنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ﴾ (آل عمران ۱۲۶/۳) و ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح ۱۸)

ما به خوبی، می‌دانیم که در همه‌ی این آیات، منظور، آرامش و اطمینان روح و نفس آدمی است و «مراد از قلب، خود آدمی یعنی خویشتن او و نفس و روح او است... حال ببینیم چه عاملی باعث شده که ادراکات انسانی را به قلب نسبت می‌دهند؟ ظاهراً منشأ آن، این بوده که انسان، وقتی وضع خود و سایر حیوانات را بررسی و مشاهده کرده که بسیار اتفاق می‌افتد که یک حیوان در اثر بی‌هوشی و غش و امثال آن، شعور و ادراکش از کار می‌افتد ولی ضربان قلب و نبضش هنوز زنده است؛ در صورتی که اگر قلبش از کار بیفتد، دیگر حیاتی برایش باقی نمی‌ماند، از تکرار این تجربه یقین کرد که مبدأ حیات در آدمی، قلب آدمی است؛ به این معنا که روحی را که معتقد است در هر جاننداری هست، نخست به قلب جاندار متعلق شده، هر چند که از قلب به تمامی اعضای زنده نیز سرایت کرده، و نیز یقین کرد، که آثار و خواص روحی و روانی‌ای چون احساسات و جدانی یعنی شعور و اراده و حب و بغض و رجاء و خوف و امثال این‌ها، همه مربوط به قلب است؛ به همین عنایت که قلب، اولین عضوی است که روح، بدان متعلق شده است؛ چون همه‌ی اعضا (و حتی خود قلب) به منزله‌ی آلت و ابزاری است برای انجام کاری که به وساطت آن آلت محتاج است [پس نسبت دادن مسائل روحی به قلب، گوش، چشم و دیگر اعضای بدن "مجاز مرسل با علاقه‌ی آلیه" است؛

مانند: با قلبم وجود او را حس می‌کنم یا او را می‌بینم^۱... تاکنون بحث‌های علمی طبیعی نتوانسته و موفق نشده مرکزی را در بدن کشف کند که تمامی دستوراتی که در بدن به وسیله‌ی اعضا انجام می‌شود، از آن مرکز صادر بشود و اعضای مختلف بدن همه مطیع فرمان آن باشند؛ ولی وجود چنین مصدر و مرکزی برایش مسلم شده است؛ در نتیجه نمی‌تواند مرکز احساسات وجدانی از قبیل شعور و اراده و حبّ و بغض و خوف و رجا و امثال آن را قلب [به معنای حقیقی] بداند... و منظورشان از قلب، همان روحی است که به بدن وابسته است و یا به وسیله‌ی قلب، در بدن جریان می‌یابد، و لذا ادراکات نامبرده را، هم به قلب نسبت می‌دهند و هم به روح و هم به نفس،... آن‌گاه این مجاز گویی آن‌قدر ادامه می‌یابد که لفظ قلب را بر "نفس" اطلاق می‌کنند؛ هم‌چنان‌که بسیار اتفاق افتاده که از این هم تجاوز کرده کلمه‌ی "صدر" را بر قلب اطلاق می‌کنند؛ چون قلب در سینه قرار دارد [مجاز مرسل با علاقه‌ی محلیه؛ مانند: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ (التفتازانی، ۱۳۷۷ش. ج ۲/۶۵)] انحاء ادراکات و افعال و صفات روحی را به سینه نسبت می‌دهند» (طباطبایی، ج ۲/۳۳۵ الی ۳۳۷).

ب. "حقد و کینه": بعضی از محققان معاصر برای آن که قلب را در قرآن "حقیقت" معرفی کنند و "مجاز" بودن آن را انکار کنند، به آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ (حجر، ۱۵/۴۷) استناد می‌کنند که این موضوع، اشکال‌های زیر را در بردارد:

۱. این آیه‌ی مبارکه، مربوط به حیات پس از مرگ و جهان آخرت است، و فعل ماضی به کاررفته در آن، به دلیل غرض بلاغی "محقق الوقوع" بودن آن است. «و زایل کنیم و پاک گردانیم آنچه در سینه‌های اهل بهشت باشد از اسباب

۱. مانند: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (شعراء/۸۴) منظور از "لسان" یاد نیکو است که "لسان" آلت آن است. (تفتازانی، ۱۴۲۵ق. ۵۷۳)

عداوت مثل حقد و حسد و کینه و خیانت و سایر صفات رذیله که در دنیا میان آن‌ها بوده» (حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۱۱۵/۷) بنابراین اگر این محققان اعتقاد به حقیقت بودن قلب دارند؛ این آیه نمی‌تواند مصداق خوبی برای اثبات ادعای آنان باشد.

۲. تکه‌گوشت قلب که به عنوان ابزاری در خدمت روح بوده است، به هنگام مرگ انسان، پوسیده شده و از بین می‌رود و این روح انسان است که به جهان دیگر منتقل می‌شود و همان‌طور که آیه‌ی مبارکه می‌فرماید: "آن‌چه کینه [و شایه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است از بیخ کنده‌شده و برادرانه برتخت-هایی روبه‌روی یکدیگر می‌نشینند."

طرح چند آیه از جانب محققان برای "حقیقت" جلوه دادن "قلب" در قرآن کریم

أ. ﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ (تغابن / ۱۱)

اگر خوب دقت شود، قسمت ابتدایی این آیه ﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ است. همان‌طور که قبلاً بیان شد، قلب انسان به‌خودی خود نمی‌تواند مفاهیمی چون: صبر و جزع، و ورع و فزع را داشته باشد؛ و این امور به روح و نفس انسان مربوط می‌شوند که صد البته قلب انسان به عنوان مهم‌ترین و اولین ابزار در خدمت روح، اولین و مهم‌ترین وسیله‌ای است که درگیر این مسائل می‌شود. ما باید دقت کنیم تا ابزار، یعنی قلب را با به‌کارگیرنده‌ی آن یعنی روح اشتباه نگیریم.

ب. ﴿ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً ﴾ (بقره، ۷/۲)

همان‌طور که صاحب تفسیر "جوامع الجامع" می‌گوید در عبارت مُهر کردن قلب-ها و گوش‌ها و پرده افکندن بر چشم‌ها مجاز به کار رفته است: «و الختم علی القلوب و الأسماع و تغشیه الأبصار من باب المجاز، و هو نوعان: استعاره و تمثیل» (طبرسی، ج ۱/۱۷) و همان‌طور که صاحب تفسیر "بیان السعادة" می‌گوید: «قلوب، جمع قلب است. قلب، گاهی بر همان قلب صنوبری گوشتی، و گاهی بر نفس انسانی اطلاق می‌شود ... منظور از قلب‌ها در این آیه، نفوس انسانی است» (گنابادی، ج ۱/۴۷۷ و ۴۸۸).

اگر بر روح انسان مُهر زده شود، دیگر از درک حقایق و معارف عاجز است و «منظور از قلب، روح انسانی و نفس است که اعضا و جوارح و قوای ظاهری و باطنی همه، تحت اختیار و حکومت او بوده، و هرگونه سعادت و شقاوت و ترقی و تنزل و تحولات انسانی، همه مربوط به اوست و نزول فیض و رحمت و توجه و لطف روحانی یا قهر و غضب، همه به او تعلق می‌گیرد. ... و هم‌چنین است سمع و گوش معنوی و قوه‌ی شنوایی روحانی که مختوم گردد، در این صورت نیز اصوات روحانی و صداهای معنوی در گوش قلب وارد نگشته، و از افاضات ملکوتی محروم می‌شود.» (مصطفوی، ج ۱/۷۰) حال آن‌که همان‌طور که علمای فیزیولوژی و محققانی که کاربرد واژه‌ی قلب را در قرآن کریم "حقیقت" می‌دانند نه "مجاز"، در همین حالتی که روح و سمع و بصر از درک معنویات عاجزند، کوچک‌ترین مشکلی برای درک امور متعارف ندارند. بنابر آنچه گفته شد، به کار رفتن قلب در آیات دیگری مانند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾ (سوری/۲۴)، ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه/۲۳) ﴿وَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ

مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿غافر/۳۵﴾ همه و همه از باب "مجاز" و به معنای نفس و روح است.

دلیل نسبت دادن ادراکات انسانی به قلب از دیدگاه مفسران

۱. مرحوم علامه طباطبایی این موضوع را این‌گونه توجیه می‌کند: «منشأ این نسبت، آن بوده که انسان مشاهده کرده که در اثر بیهوشی و غش ادراکش از کار می‌افتد؛ ولی ضربان قلب هنوز زنده است؛ در صورتی که اگر قلبش از کار بیفتد، دیگر حیاتی برایش باقی نمی‌ماند؛ لذا یقین کرد که مبدأ حیات در آدمی، قلب اوست؛ زیرا روحی را که معتقد است در هر جاننداری هست، نخست به قلب جاندار متعلق شده... و ظاهراً همین مسئله [مسأله] باعث شد که ادراک و شعور و هرچه که بویی از شعور در آن باشد، از قبیل: حبّ و بغض و رجاء و خوف و قصد و حسد و عفت و شجاعت و جرأت و امثال آن را به قلب نسبت دهند، و منظورشان از قلب، همان روحی است که به بدن وابسته است، و یا به وسیله‌ی قلب در بدن جریان می‌یابد؛ لذا ادراکات نامبرده را، هم به قلب نسبت می‌دهند، و هم به روح، و هم به نفس... آن‌گاه این مجاز‌گویی آن قدر ادامه می‌یابد که لفظ قلب را بر "نفس" اطلاق می‌کنند؛ هم‌چنان که بسیار اتفاق افتاده که از این هم تجاوز کرده کلمه‌ی "صدر" را بر قلب، اطلاق می‌کنند، چون قلب در سینه قرار دارد. در قرآن کریم از این قسم نسبت‌ها در موارد بسیاری آمده، از آن جمله فرموده: ﴿يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ (انعام ۱۲۵/۶) و نیز فرموده: ﴿أَنْتَكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ﴾ (حجر ۹۷/۱۵) و نیز فرموده: ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ (احزاب ۱۰/۳۳) که در این آیه هم، رسیدن دل‌ها به گلوگاه کنایه است از تنگی سینه و نیز فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (آل‌عمران ۱۱۹/۳) (طباطبایی، ج ۳۳۶/۲ و ۳۳۷ با تلخیص)

مرحوم علامه در قسمت دیگری از تفسیر خود درباره‌ی آیه‌ی: ﴿فَأَيُّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ می‌گوید: در این جمله سینه‌ها را جایگاه قلب خوانده و این از باب مجاز در نسبت است و البته در کلام، مجاز دیگری از همین قبیل نیز به کار رفته و آن این است که عقل را به قلب نسبت داده در حالی که عقل از آن نفس است. (ج ۵۵۰/۱۴)

ایشان درباره‌ی آیه‌ی: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (بقره ۲/۲۲۵) می‌گوید: جمله‌ی ﴿وَ لَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ﴾ (بقره ۲/۲۲۵) خالی از مجاز عقلی نیست. (طباطبایی، ج ۳۳۸/۲)

۲. اصل قلب در لغت به معنی جسم صنوبری است که در طرف چپ سینه قرار داده شده و منشأ روح بخاری در انسان و حیوان است؛ ولی مراد از قلب در آیات قرآنی، آن جوهر ملکوتی است که مجرد از ماده و صورت است که از آن به عقل و روح انسانی و نفس ناطقه تعبیر می‌کنند و اطلاق قلب بر روح انسانی یا به اعتبار این است که مرکز ادراکات انسان و محلّ توجه روح، قلب است چنانچه "بلاغی" (ره) در مقدمه‌ی تفسیر آلاء الرحمن این مطلب را عنوان فرموده و بر قول مشهور علمای طبیعی که مرکز ادراکات را مغز می‌دانند، اعتراض کرده و ادله بر این مطلب اقامه فرموده است و یا از قبیل استعاره و تشبیه معقول به محسوس و مجرد به مادی است چنانچه در سمع و بصر و اصم و ابکم و اعمی این عنایت بوده است. (طیب، ج ۲۷۶/۱)

۳. القلب: اللحمه الصنوبریه المعروفة سمیت بالمصدر، و کنی به فی القرآن و غیره عن العقل. (اندلسی، ج ۷۶/۱)

۴. قوله: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (ق/۳۷) ای عقل لأن القلب موضع العقل، فکنی عنه به. (ابن قتیبه، ۹۸)

۵. ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً﴾ (بقره ۷/۲)
و ليس الختم على القلوب و الأسماع و لا الغشاوة على الأبصار هنا حقيقة... بل ذلك جار على طريقة المجاز... و المراد من القلوب هنا الألباب و العقول، و العرب تطلق القلب على اللحمة الصنوبرية، و تطلقه على الإدراك و العقل (ابن عاشور، ج ۱/۲۵۱ و ۲۵۲)

۶. ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...﴾ (بقره ۷/۲) ابوعلی فارسی می‌گوید: ختم قلب کنایه از کم‌عمقی و کوتاه‌بینی در نظر و استدلال است و منظور آن است که دل‌های اینان وسعت فکر و منطق و نظر را ندارد؛ در برابر مؤمنین که سعی نظر و وسعت فکر دارند. همان‌طور که در آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ (زمر ۲۲/۳۹) (مگر آن‌که سینه‌اش بر اسلام گشوده شده و قرین نوری از پروردگار خویش است (چون غیر اوست) مقصود همین وسعت نظر است، و در باره‌ی کفار می‌فرماید: ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد ۲۴/۴۷) (... یا بر دل‌هایی قفل‌ها است)... و مقصود از عدم وسعت قلب همین است که بین حق و باطل نمی‌توانند امتیاز دهند و در محاورات و استعمالات مردم زیاد دیده می‌شود به کسی که شجاع نیست، می‌گویند: دل ندارد؛ قلب ندارد، یعنی ترسو است. همین‌طور کسی که دعوت به اسلام شده و دلیل‌های روشن آن را دیده است و در عین حال از اسلام فاصله می‌گیرد، این شخص، کسی است که دلش مهر شده و سینه و قلبش در پرده و غلاف است. (مترجمان، ۶۹ و ۷۰)

۷. چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است، در حالی که می‌دانیم قلب، مرکز ادراکات نیست؛ بلکه تلمبه‌ای است برای گردش خون در بدن؟ در پاسخ چنین می‌گوییم: "قلب" در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

أ. به معنی عقل و درک چنان‌که در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی "ق" می‌خوانیم ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند."

ب. به معنی روح و جان، چنان‌که در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۱۰ آمده است: ﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾: "هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرو مانده و جان‌ها به لب رسیده بود."

ت. به معنی مرکز عواطف، آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انفال شاهد این معنی است: ﴿سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾: "به‌زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم." و در جای دیگر در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۵۹ می‌خوانیم: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾: "... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند." توضیح این‌که: در وجود انسان، دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

- مرکز ادراکات که همان "مغز و دستگاه اعصاب است" و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید، احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع، وسیله و ابزاری برای روح هستند).

- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله‌ی اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود. ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم، و هم‌چنین وقتی که به مطلب سرورانگیزی برمی‌خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید). درست است که مرکز اصلی "ادراکات" و "عواطف" همگی روان و روح آدمی است، ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آن‌ها

متفاوت است عکس‌العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود؛ ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد؛ به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آن‌ها را در قلب خود احساس می‌کنیم (مکارم، ۸۸ و ۸۹).

نتیجه

اگر چه قلب صنوبری با روح انسان و ادراکات و عواطفی که از روح، سرچشمه می‌گیرد در طی حیات دنیوی ارتباط وثیقی دارد، روح غیر از جسم بوده و برخلاف جسم که خلقت آن مراحل از نطفه تا... است، خلقت روح پس از مراحل تکامل اولیه‌ی جسم یک‌باره صورت گرفته و حتی سؤال درباره‌ی آن نیز در قرآن کریم به روشنی پاسخ داده نشده است. و قلب نیز که از مصداق‌های جسم است، نمی‌تواند از اموری مانند: حب و بغض، خوف و رجا، تفقه و درک برخوردار باشد. آن دسته از علمای فیزیولوژی که جز محسوسات، چیز دیگری را قبول ندارند. و به اموری از قبیل: روح، ملایکه، جن و عالم انوار معتقد نیستند، تمام مسائل فوق را به طبیعت مادی انسان نسبت می‌دهند.

اگر چه قلب در معانی متعددی از قبیل: برگرداندن، وارونه کردن، دگرگونی از حالتی مانند غم به حالت دیگری مثل شادی، قلب مادی صنوبری شکل و... به کار رفته است، همان‌گونه که ملاحظه شد، قلب در آیات قرآن کریم مانند: ﴿بَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ﴾ (احزاب ۱۰/۳۳)، ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف ۱۷۹/۷)، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (ق ۳۷/۵۰) و... تنها به معنای "روح" و "نفس" است و از دیدگاه متخصصان قرآن یعنی مفسران "مجاز" است نه "حقیقت". که احادیثی چون "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ"، "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ لِلَّهِ"، "لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَقَلْبُ الْقُرْآنِ يَسُّ" و "إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ،

مَا أَلْقَىٰ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ" (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱) این موضوع را تأیید می‌کند.

نویسندگان مقاله به کلیه‌ی پژوهشگران علوم قرآنی و ادبیات عرب پیشنهاد می‌کند که این موضوع را در ارتباط با دیگر اعضای بدن به‌کاررفته در قرآن کریم و تقدیم و تأخیر هرکدام نسبت به دیگری دنبال کنند که دربردارنده‌ی هزاران نکته‌ی باریک‌تر از مو است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (بدون تاریخ) التحرير و التنوير، بی‌جا، ط؟
- ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم (۱۴۰۶هـ.ق) تأویل مشکل القرآن، انتشارات؟ ط؟
- احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵هـ.ق) عوالی اللثالی، انتشارات سید الشهداء قم، چ ۱.
- اندلسی، أبوحنیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰هـ.ق) البحر المحيط فی التفسیر (تحقیق: صدقی محمد جمیل) دار الفکر، بیروت، ط؟
- التفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر (۱۳۷۷هـ.ش.) شرح المختصر المعانی، دار الحکمه، قم، چ ۹.
- _____ (۱۴۲۵هـ.ق. ۲۰۰۴م) المطول، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ط ۱.
- حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳هـ.ش) تفسیر اثنا عشری، انتشارات میقات، تهران، چ ۱.
- خرّمشاهی، بهاء الدین (۱۳۸۱هـ.ش) دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، نشر دوستان، تهران، چ؟
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷هـ.ق) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، دارالکتاب العربی، بیروت، ط ۳.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (۱۴۰۶هـ.ق) الجدید فی تفسیر القرآن المجید، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ط ۱.

- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴هـ.ش) تفسیر المیزان (ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی) انتشارات دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، قم، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷هـ.ش) تفسیر جوامع الجامع، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، چ ۱.
- طبیب، سید عبد الحسین (۱۳۷۸هـ.ش) أطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چ ۲.
- کلینی، (۱۳۶۵هـ.ش) الکافی، دار الکتب الاسلامیه، ط؟
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸هـ.ق) تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چ ۲.
- مترجمان (۱۳۶۰هـ.ش) ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن (تحقیق: رضا ستوده) انتشارات فراهانی، تهران، چ ۱.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴هـ.ق) بحار الأنوار، مطبعة مؤسسه الوفاء، بیروت، ط؟
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰هـ.ش) تفسیر روشن، انتشارات مرکز نشر کتاب، تهران، چ ۱.
- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۸هـ.ق) التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، مؤسسه الطبع و النشر فی الآستانه الرضویة المقدسه، المشهد المقدسه، ط ۱.
- معروف، یحیی (۱۳۸۸هـ.ش) قلب در قرآن و ادبیات عرب: حقیقت یا مجاز، مجله علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۳.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴هـ.ش) تفسیر نمونه، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، چ ۱.

القلب فی القرآن الکریم، استعمال حقیقی أو مجازی

محمدنبی احمدی^۱، عباس حاج زین العابدینی^۲

الملخص

لقد حظيت الجوارح الإنسانية باهتمام خاص في النصوص الدينية و خاصة في القرآن الكريم . هناك أسراراً تكمن في كيفية البيان و تبين الأعمال التي تقوم الجوارح بها و تقديم بعضها على بعض أو تأخير بعضها عن بعض . أما " القلب " وما يرادفه من الألفاظ فيحتل مكانة مرموقة بالنسبة إلى سائر الجوارح . رغم أن لهذه الجوارح كلها و للقلب خاصة صفاتاً وأعمالاً تثير الإعجاب مثلما صرح بذلك في الآونة الأخيرة بعض الإخصائيين كالدكتور "مايكل رزن" بأن للقلب آفاقاً من الخلايا العصبية التي تتولى ادخار المعلومات. لكن شيئاً من هذه الشواهد لا تدل على نفي الإستعمال المجازی للفظه "القلب" في القرآن الكريم. مع ذلك صرح بعض الباحثين في هذا المجال ، اعتماداً على بعض البحوث التجريبية و غفلة عن الأدلة الكثيرة التي جاء بها مفسرو القرآن الكريم على الإستعمال المجازی للفظه "القلب"، صرح بأن هذه اللفظة استعملت في القرآن في معناها الحقيقي. وأما هذا البحث الذي بين أيديكم فينص على خلاف ذلك ويصر على الإستعمال المجازی لهذه اللفظة في القرآن دون الرد على البحوث العلمية المشار إليها أو عدم الإكتراث بها.

المفردات الرئيسية: القرآن الكريم، القلب، الحقيقة، المجاز.

۱. استاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة الرازي، كرمانشاه.

۲. استاذ مساعد في قسم الالهيات بجامعة الرازي، كرمانشاه